

صفحه ی ۴۳۵ قرآن را بیاورید، یک نکته ای را می خواهیم در ابتدا تذکر بدهم و بعد این بحث مان را ادامه بدهیم، این که اگر خاطر مبارک تان باشد در بحث غیبت گفتند که در روایات هم داشت که وقتی که خلاصه این پرچم از جلوی شما رفت کنار «فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ» اگر خاطر مبارک تان باشد این که فرج را از زیر پای خودتان طلب کنید، این بحثش را مفصل کردیم که یعنی از عمل طلب کنید؛ یعنی از زیر پا در حقیقت توقع فرج بکنید، با توضیحاتی که رفت معلوم شد که یکی عنصر عمل بود و یکی عنصر محبت بود که قرار شد روی محبت های قدیمی تر، در حقیقت کسی روی عنصر مودت قدیمی بایستد که این ها هر چه قدر بیشتر هم تدقیق بشود خیلی مهم است که روی عنصر محبت و مودت تدقیق بشود، اگر روی عمل و محبت بایستیم عملاً مقدمات فرج انجام شده. حالا من این بحث ها را باید یک مقداری هم باز بکنم، ارتباطش را هم با آن بحث حواریون می گویم.

در بحث عمل فقط به این نکته دقت بکنید چون که من دیدم تلقی از بحث عمل کلاً از بحث عمل این است که یک مجموعه ای مثل نخود لوبیا مثلاً جلوی ما است، مثل یک مجموعه ی آجیل های چیزی، بعضی هایش را برمی داریم می خوریم خب خوردیم، برخی هایش را هم برنمی داریم، مثلاً تخمه حال نداریم بشکنیم، نمی خوریم، بادام هندی هایش را می خوریم مثلاً، یک مجموعه ی نخود لوبیایی جلوی ما است که یک سری هایش را انجام می دهیم، یک سری هایش را انجام نمی دهیم، تصورمان این است که بالأخره آن چیزهایی که انجام می دهیم انجام دادیم، بالأخره یک توفیقی بوده انجام دادیم و آن هایی که انجام ندادیم، مثلاً انجام ندادیم دیگر، یک تلقی این جوری ما از عمل داریم؛ در صورتی که این تلقی خیلی تلقی ابتدایی است، شما این آیه ی مهمی که وجود دارد در سوره ی مبارکه ی فاطر که آیه ی ۱۰ است «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» یعنی چه؟ یعنی آن چیزی که به سمت بالا صعود می کند، صعود می کند آن بالا «كَلِمُ الطَّيِّبُ» است یعنی خود این شخص است که به سمت بالا دارد صعود می کند، عمل صالح «يَرْفَعُهُ» یعنی او را دارد به سمت بالا حرکت می دهد؛ خب این نتیجه اش می شود چه؟ نتیجه ی این حرف، اگر خوب دقت بکنید، انجام دادن یک عمل صالح باعث می شود شخص یک فرد دیگری است! یعنی رفته در نقطه ی دیگری قرار گرفته، در نقطه ی دیگری قرار گرفتن به واسطه ی یک دانه عمل صالح چه معنی ای می دهد؟ معنی این حرف یعنی چه؟ معنی این حرف این است که تمام اعمالی که در بعد انجام می دهد یک، و تمام اعمالی که از قبل انجام داده بود تحت تأثیر این یک عملش قرار می گیرد، چون که از نقطه ی بالاتری، در یک نقطه ی بالاتری اساساً وجود دارد، ببینید این چیزی که در فلسفه می گویند شیئت شیء به فصل اخیرش است؛ ببینید یک چیزی فرض بفرمایید نطفه بوده، نجس بوده، همین جوری آمده بالا شده آدم؛ وقتی شده آدم که به او نمی گویند تو نجس هستی، تو نجس بودی! یعنی وقتی که رتبه ی آدم هر چقدر می آید بالا اعمال منتسب می شود به آن، اعمال منتسب نمی شود به آن پایی، الآن این آدم آن آدم نیست که آن عمل منتسب بشود به او، این یک چیز دیگری است! لذا حتی در کارهای قبلی اش تأثیر می گذارد، من این را مفصل در بحث معاد عرض کردم، وقتی که انسان می آید در منطقه اخیرش قرار می گیرد، اعمال خوبش همه را منتسب می شود به آن، اعمال بدش هم منتسب نیست خیلی وقت ها به او، یعنی خیلی از اعمال بد منتسب به آن آدم نیست، چون که آن عمل بد را مثلاً فرض بفرمایید به تعبیر امام از روی فطرت محجوبه اش انجام می دهد، الآن مواجهه با فطرت مخموره است الآن این یک چیزی دیگر است اصلاً، به عبارتی این یک چیز دیگر، عمل به آن یک چیز دیگر منتسب نیست، این یک کس دیگر است! اگر به خصوص تغییرات، تغییرات جدی باشد، این عملی که انجام می دهد موجب تغییرات جدی ای بشود، اصلاً اینی که «يُبَدَّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» که مفصل در آن بحث های چیز بحث کردم مال همین است.

به عبارتی تمام این نجاستی که بوده، بوده، الآن یک چیز دیگر است؛ لذا قدر یک عمل را بدانید، عمل باعث می شود شما در جایی قرار می گیرید، چون دارد شما را اصلاً عوض می کند، یک عمل شما را عوض می کند، هم در انجام دادن اعمال بعدی مؤثر است و هم تکلیف اعمال قبلی را عوض می کند، یعنی نسبت شما را با اعمال قبل تان عوض می کند، یعنی این جوری

نیست که بگویید من که همان هستم، این عمل منتسب به همان من است، این عمل منتسب به همان من نیست! مثل این که شما بگویید فرض بفرمایید تو الآن دبستانی هستی، من دبستانی بودم، من الآن مثلاً دکترا گرفتم، دیگر شما نمی توانید بگویید آموزش ها منتسب به آن است که، شما دبستانی بودید، این ها را هم یاد گرفته بودید قبلاً، اصلاً حیث آن اعمال، این ها دیگر خرج دکترا می شده، شما دکترا دارید؛ وقتی شما دکترا دارید که کسی نمی گوید دبستانی هم هستید، مثلاً مدرک سیکل هم دارید الآن، آن شیئت شیء به فصل اخیرش است، روی این مایه ی این که عمل انسان را عوض می کند و انسان عوض شده نسبت به عمل با انسان عوض شده فرق می کند، یک موقعی عمل بد منتسب به یک آدم بد است، خب این یک نسبتی است، یک موقع این عمل بد منتسب یک آدمی است که خوب شده، شما هیچ موقع راجع به خُر نمی گوید، ببینید راجع به خُر هیچ موقع کسی نمی گوید که خب البته این اعمالش هم بعداً حساب می شود پایش مثلاً. اصلاً این جوری نیست، آن یک چیز دیگر است الآن، اصلاً آن اعمال با آن حساب نمی شود، چون که اعمال او نیست دیگر، اعمال آن مرتبه نیست.

برای همین است اگر کسی این جوری به جد به مسئله ی عمل نگاه بکند، واقعاً هر عمل برایش یک جلوه ای دارد، که می گوید، این خودش یک جریان مفصلی است، منطق محاسبه ی اعمال گذشته چیست؟ خود همین این ها همه اش بحث است دیگر حالا این بحث مان خواستید یک دور مستقلاً بحث می کنیم «يَعْمَلُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، شَرًّا يَرَهُ» شما همین این را با توبه چه جوری جمع می کنید؟ یعنی اگر قرار باشد توبه تمام اعمال «شَرًّا يَرَهُ» را مثلاً با شما حساب بکنند خب این چه توبه ای است مثلاً این ها باید حالا مفصل عمل یک دور بحث بشود که عمل و منطق محاسبه ی اعمال است، یا مثلاً «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» چیست؟ چرا سَيِّئَاتِ انسان تبدیل به حسنه می شود؟ چرا امثال امام این ها یک خلاصه بحث این جوری دارند که خلاصه طاعت نتوان کرد، گناه هم هوس است؛ و در روایات ما دارد، روایات صحیح، روایت در کافی است، مثلاً به هر جهت در این بحث های تکوینی اش، نه بحث های تشریعی اش، گاهی اوقات انسان را به گناه می اندازند، توصیه به گناه نشده دیگر، تا توبه کند، تا خدا ببخشد، چون که بالأخره غفاریت خدا هم یک چیزی است، خدا باید ببخشد، وگرنه اگر این گناه نکنند، در روایت داریم که مثلاً دچار عجب می شود باید گناه کند! البته بحث تشریعی نیست دیگر معلوم است دیگر. این بحثی است که حالا به آن هایی که ان شاء الله فصوص داریم، دز فصل یعقوبی و در فصل غزیری و در فصل اسماعیلی این بحث را آن جا ان شاء الله انجام می دهیم مفصلش را.

حالا دیگر سؤال زیاد است، نه آنی که گفتند شرمنده ی عمل می ماند یکی در معرض یک عمل قرار می گیرد و عمل انجام نمی دهد، این را داریم که یک حسرتی وجود دارد که به واسطه ی این که انجام نمی دهد یک بهشتی را به او نشان می دهند و نمی برند او را، و یک حسرتی دارد این، در روایات ما هست که به واسطه ی این که در معرض یک عملی بوده، می توانسته انجام بدهد و نداده، این را می برند خلاصه در یک بهشتی و بهشت را به او نشان می دهند و نمی برند؛ خلاصه بحث این است حالا می خواستم این نکته را تأکید کنم که عمل را شوخی نگیرید، یک عمل در تمام اعمال ماتقدم و ماتأخر تأثیر می گذارد، حتی در اعمال ماتقدم تأثیر می گذارد، نسبت شما با آن فرق می کند دیگر، چون که شیئت شما یک چیز دیگر شده، شما فصل اخیرتان یک چیز دیگری درآمده الآن، در همین مراتبی که رفتید فصل اخیرتان یک چیز دیگر درآمده، در این یک چیز دیگر درآمدن این باعث شده که خلاصه اعمال نسبتش با شما فرق می کند، حتی ممکن است یک عمل هم اساساً عمل بدی نباشد دیگر، عمل بدی بوده، نجس بوده، این نطفه نجس بوده اصلاً دیگر الآن نیست، اصلاً وجود ندارد و شما نمی توانید بگویید تو که فلان بودی، تو که نجس بودی مثلاً، نه این دیگر یک تغییر و تبدیل این جوری قرار گرفته.

ما در بحث حواریون اصلاً این بحث را چرا شروع کردیم؟ بخاطر یک نکته ای بود که از قبل هم تذکر دادیم و آن نکته چند بار باز هم تذکر دادیم، و آن سنت محوضت یا تمحیض یا تمحیص در بحث حضرت حق و عالم این جوری است که خلاصه دارد خدا یک نوع غربالگری ای می کند، این غربالگری سنت خدا است در این عالم، ما مشکلی با جذب حداکثری نداریم ولی حواس تان باشد وقتی داریم راجع به جذب حداکثری صحبت می کنیم بدانیم که سنت الهی این جوری نیست، حواس مان

به این سنت الهی باشد، سنت الهی انداختن بشریت است کلاً در سائتریفوژ، و با تمیحص و تمحیض سعی می کند مدام جداسازی انجام بدهد، هم جدا سازی، هم متراکم سازی، که تولید کانون های محض دین داری و کفر درست کند، وقتی که این سنتش تکمیل می شود آن موقع اتفاقات بعدی پشت این سنت می افتد.

آن آیه ی معروفی که هم تمییز را نشان می دهد، هم متراکم سازی این است که «لَيَمِيزُ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ» یعنی اول تمییز می دهد، بعدش هم متراکم سازی می کند، به هر جهت ما باید قبول بکنیم که خدا دارد این مشک را می زند که کره را از دوغ جدا کند، می خواهد این کار را بکند، دست خدا را خط نزن خلاصه در چیز، این خاصیت است و هر چه قدر در زمان غیبت و قبیل ظهور و ما قبل ظهور قرار باشد که توقعات بیشتری و اتفاقات خیلی عجیب غریب تری، خفن تری، این ها بیفتد، باید این اتفاق بیشتر بیفتد، مثل این می ماند که شما خالص سازی اورانیوم را برای چه می خواهید؟ یک موقع است برای مثلاً راکتور هسته ای و فلان می خواهید، یک درصد خلوص لازم دارد، یک موقع است برای بمب اتم می خواهید، آن یک درصد خیلی بالایی خلوص لازم دارد، اگر قرار است بمب اتم بزنیم این خیلی باید خالص باشد و اتفاقاً بحث این است که محض دین داری است، که در فرد و در جامعه تأثیر را در حقیقت بسیار بالا می برد محض دین داری؛ قرار است به این محض ها محض دین داری و محض کفر اتفاق بیفتد، محض دین داری، محض کفر، یعنی اینقدر بزنند تا صف ها جدا بشود، اینقدر این مشک را می زنند تا این اتفاق بیفتد، یعنی کسی که به لحاظ فردی در دین داری محض دارد می شود، این چنان شعله ور می شود، چنان تأثیر می گذارد یک اجتماع کانون متراکم دیدن دار، این ها هستند که در حقیقت تکمیل می کنند جریان نبوت و امامت را، تبدیل می کنند خودشان را به حرکت های کاروانی، که این حرکت کاروانی احتیاج به امام دارد و اضطراب و ضرورت رسیدن به امام دارد در حرکت های کاروانی، بعد این کاروان مجموعه تأثیر می گذارد در عالم.

ببینید اولاً وقتی که ما می گوئیم حرکت کاروانی، این از آن بحث های بسیار بسیار مهم است که ما حرکت دین داری را از حرکت فردی خارج کنیم؛ اصلاً حرکت فردی احتیاج به اضطراب به امام ندارد اصلاً؛ ما در جلسه ی گذشته راجع به اضطراب یک کمی صحبت کردیم، ببینید اضطراب به امام مال تیم است، مال کاروان است، شما چنان چه کسی می خواهد نماز فرادا بخواند که احتیاج به امام ندارد، نماز فرادا را خودش می خواند، اصلاً اضطراب به امام در این حالت و در این دریافت وجود ندارد.

چه زمانی شما اضطراب به امام دارید؟ چهار صف نماز جماعت که تشکیل می شود، همه می گویند کجاست؟ حالا امام کیست؟ همه منتظر هستند و این پا و آن پا می کنند که برو آقای کربلایی را صدا بزن ببینم کی می آید، آقای قاسمیان کی می آید بایستد... همه می افتند دنبال امام، یا اگر یک خورده دیر بکند دیگر کلافه می شوند یک نفر از خودشان را برمی دارند، یعنی امام وقتی که چهارتا صف جماعت تشکیل می شود، روح در بدن وقتی می آید که این بدن مسوّات شده و آماده شده برای دریافت روح، وگرنه یک سری تکه های گوشت از هم جدا که این اصلاً روح لازم ندارد، روح اصلاً نمی آید در این؛ در بدن مسوات روح می آید، در حرکت های کاروانی امام می آید، اصلاً امام آن جا اضطراب پیدا می کند و همه ی قواعد این که امام باید مراعات کند مأموم را، بله امام باید آن جا بله، این مال حرکت کاروانی است؛ امام باید مأموم را مراعات کند، نمی تواند امام مثلاً پنج دقیقه برود سجده و بگوید من خیلی حال می کنم با سجده، و نفس بقیه گرفت مثلاً نمی تواند، مأموم هم باید تبعیت کند از امام، آن مال حرکت کاروانی اش است، مال این حس جماعتی اش است که اصلاً اضطراب به امام وجود دارد، و این را بدانید این جزء مسائلی است که متأسفانه در ذهن ما جا انداختند که دین یک حالت فردی دارد برای خودش! و غیر این هم ندارد، یعنی حالتی که من هستم و بالآخره کیف الله بازی های خودم، خودم هستم و رشد خودم، خودم می خواهم بروم، خودم می خواهم رشد کنم و فلان؛ اینی که توقع تشکیل کانون های متراکم دین داری داشته باشیم اصلاً نداریم.

جماعت های متراکم که رفته رفته مدام دارند محض می شوند، آن موقع جذب حداکثری، تفسیرش به جذب حداکثری است، یعنی شما هر چقدر می توانید به کانون های متراکم دین داری اضافه کنید می شود جذب حداکثری، چون که بعضی ها می

گویند جذب حداکثری منظور این است که کلاً تمام خطوط را کم رنگ کردن برای این که با همدیگر باشیم! اتفاقاً به معنای کم‌رنگ کردن خطوط نیست برای این که، یک موقع است شما می‌گویید من می‌خواهم مراعات کنم یک بحث دیگر است، تا مثلاً رفته رفته طرف بیاید، یک موقع می‌گوییم که برای این که چیز بکنیم بیاییم خطوط همه را برداریم، یا این قدر کم‌رنگ بکنیم که همه جا بشوند در این جا، این اصلاً خلاف سنت خدا است و حتی خلاف سنتی است که به سمت ظهور می‌خواهد حرکت بکند، برای همین است که ما هم در قرآن عبارت جمیعاً داریم، هم عبارت کافّة داریم، این دو عبارت با هم فرق دارد، یک موقع داریم «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» این مسئله‌ی جامعیتش است، یک موقع داریم «ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً» این کفّه از چیز است، مال خروج است اصلاً، این یک جمیعاً است با نگاه مانعیت، با نگاه مانعیت نه با نگاه جامعیت، این چون که در آن کفّه است نه در آن جمع نیست؛ این نیست که «ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ جَمِيعًا» این جوری نیست، برای همین این آیات را نگاه بکنید که آیات بسیار مهمی است در سوره‌ی مبارکه‌ی بقره که آیه‌ی ۲۱۳ وسط این دسته آیات است، که اگر قرار شد یک حرکت کاروانی این جوری حرکت بکنیم، ما در آیات ۲۱۳ احتیاج به امام داریم و بعدش هم «إِنَّ نَظَرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» مال همین جا است، این آیاتش را ببینید لأقل، این یک دسته آیاتی است که حالا اگر یک موقعی شد این دسته آیات را باید با هم دیگر ببینیم؛ دسته آیاتی از ۲۰۸ است تا ۲۱۴ در سوره‌ی مبارکه‌ی بقره صفحه ۳۲ که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً» از این جا شروع می‌شود که همه شمایی که مؤمن هستید، مؤمن هستید دیگر، ولی باید یک کار دیگری بکنید، کما این که در حواریون هم همین بوده، این‌ها کسانی بودند که صالح بودند حالا وظیفه‌ی مصلح بودن پیدا کردند، این‌ها خودشان دین دار بودند، وظیفه اقامه‌ی دین پیدا کردند، یعنی وظیفه‌ی جدیدی پیدا کردند، چون که در این محوضت که حتی در آیات بالای همین نگاه بکنید، آیات ۲۰۴ و ۲۰۷ را اگر نگاه بکنید این دو لنگه شدن محوضت است، یعنی یک «وَمِنَ النَّاسِ» آن جا دارد و یک «وَمِنَ النَّاسِ» این جا، حالا که این محوضت دارد انجام می‌شود، این آیات را با دقت بخوانید، این‌ها آیات مهمی است؛ کلاً آیات قرآن را با دقت بخوانید مهم است، یعنی هم روالش، هم خودش، تک آیه، ارتباطش با آیات دیگر، این محوضت در آیه‌ی ۲۰۴ و ۲۰۷ که کاملاً دو لنگه شدن این آدم‌ها که یک طرف این وری می‌شود که «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ» فلان «وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» وقتی این ور «أَلَدُّ الْخِصَامِ» می‌شود این طرف هم در می‌آید «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» دیگر خفن‌ترین حالت یک آدم اتفاق می‌افتد، این که اتفاق بیفتد که حالا شأن نزولشان امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، به این معنا نگیرید که معنایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، نه این مال همان سنت است، این اتفاق که می‌افتد آن موقع است که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» حالا وظیفه‌ی جدید.

بباید دین را کاروانی تعریف بکنید، در این تعریف کاروانی دین است که شما وقتی که دین را تعریفش کردید می‌رسید به آیه‌ی ۲۱۳ که اصلاً فلسفه‌ی آن موقع امام است یعنی شما امام باید داشته باشید، شما تا مادامی که تیم نداری که فوتبال بازی نمی‌کنی، اگر آن کاری که داری می‌کنی شوت یک ضرب داری بازی می‌کنی، فوتبال نیست که همچین کاری! بعضی‌ها شوت یک ضرب بازی می‌کنند فکر می‌کنند دارند فوتبال بازی می‌کنند، دو نفر ایستادند دارند توپ را به هم قل می‌دهند، این که فوتبال نیست، این هم تیم نمی‌خواهد، این هم نقش فورواردر و نمی‌دانم فلان و نقش لازم ندارد، آن حرکت کاروانی تیمی است که این چیزها را لازم دارد، این هم است کسی که رشد جماعتی را دارد، رشد فردیش هم بیشتر می‌شود اما دقت بکنید این نگاه را مجدد ضمیمه نکنید، چون که این تفکر دین فردی اصلاً ۴۷:۲۵ تفکر لیبرالیزم است، یعنی من تنها، بعد این من تنها خیلی وقت‌ها می‌آییم این کار را هم می‌کنیم می‌گوییم نه، اگر من با جمع، جمع می‌شوم، بخاطر این است که فرد من رشد بیشتری می‌کند یعنی باز هم فرد من، یعنی اگر فرض بفرمایید من یک هیئت راه می‌اندازم بخاطر این که من نمی‌توانم یک سخنران دعوت کنم بیاید برای من صحبت کند، مجبوریم صد نفر جمع بکنیم که این یک سخنران را بتوانیم جمع بکنیم که من باز دوباره بیشتر استفاده کنم، ما هیئت برگزار نمی‌کنیم، ما مراسم برگزار می‌کنیم، فرق است بین هیئت برگزار کردن با مراسم؛ خادم‌های هیئت دارند کار تیمی می‌کنند، بقیه دارند استفاده‌ی فردی می‌کنند، و این خیلی فرق دارد، حرکت به صورت کاروانی و تیمی در جریان محوضت و با نگاه کافّة بودن یعنی یک جماعت ما، نه جمیعاً؛ جمیعاً نگاه به جامعیت است، کافّة بودن نسبت به چیست؟ مانعیت است، نسبت به کفه است، که برای همین است که عنصر بغض هم در این خیلی

جدی می شود، عنصر بغض بخاطر نگاه کَفَّه است، عنصر لعن در کنار عنصر سلام خیلی جدی می شود چون که شما می خواهید مانعیت، بالاخره خطوط خودتان را نسبت به بقیه هم باید پررنگ نگه داری، که حالا یک بحث مهمی است سر جای خودش این بحث، که متأسفانه باز دوباره امروزه آنقدر ما روی حُب داریم کار می کنیم کلاً بغض مان دارد کمرنگ می شود، یعنی می بینید اینقدر سینه می زنیم پای سفره ی آمریکا هم می نشینیم، یعنی هیچ تنافری را هم احساس نمی شود در این زمینه، که مگر می شود مثلاً این جوری کرد! شما می دانید که در جریان کربلا یک عده ای جمع شدند در سپاه عمرسعد، جمع شدند داشتند برای پیروزی امام حسین (علیه السلام) دعا می کردند! چون که امام حسین (علیه السلام) را خیلی دوست داشتند، این هم یک کار است، یک منطقی است برای خودش که شما می توانید در آمریکا باشی برای پیروزی فلسطینی ها بر چیز، بعد دعا کنی، بعد پول بفرستی مثلاً آخرش. نه، خود عنصر لعن و سلام برای همین است کنار همدیگر لعن و سلام قرار گرفته این ها.

پس ببینید این بحث که حالا هر کدام یک لبه هایی دارد، خود آن لبه ها خیلی مهم است؛ آن لبه های بحث یکی اش مثلاً همین وُد است، مودّت است، اظهار محبت است، بعد آن آیات پایانی سوره ی مبارکه ی مجادله آیه ی پایانی اش «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤَادُونَ مَنْ خَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» اصلاً حزب و امام آن جا تشکیل می شود، حزب الله آن جا تشکیل می شود، که شما نمی توانی ببینی کسی که با «مَنْ خَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» دارد مُوَادّه می کند، دیگر مُوَادّه نمی شود با کسی که مُحَادّه می کند، بعد دارد آن جا که «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ» اتفاقاً وقتی که این جوری می شود تأییدات الهی می آید، این ها می آید بعد دارد که «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ أُولَئِكَ جِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ جِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» تازه حزب تشکیل می شود دیگر، حزب به واسطه ی این داستان تشکیل می شود.

و این جا است که نگاه و حرکت به سمت امام درست می شود که این در سوره ی مبارکه ی حج در مورد حج هم همین است، در مورد جریان کربلا و اربعین و فلان و این ها هم همین است؛ برای همین است که، و چون جریان کربلا مستقیم به سمت حرکت به سمت امام است، گفتند که اگر مثلاً ما این جریان را فضیلتش را می گفتیم «لَتَرْكُمُ الْحَجَّ رَأْسًا» شما رأساً حج را ترک می کردید دیگر، یعنی چون که لُحْم به سمت امام است، و متأسفانه می شود با جریان زیارت اربعین یک کاری کرد که این نشود، آن تبدیل به یک مراسمی می شود؛ مراسم آدم ها دارند برای خودشان ذکر می گویند، فلان می کنند، می روند دیگر مثلاً، حرکت کاروانی به سمت امام نیست، یعنی خود مسئله ی کربلا رفتن و زیارت اربعین و این ها، دقت کنید، جا دارد ما طلبه ها لا اقل یک معارفی از این را بفهمیم و پمپاژ کنیم، رفته رفته این جریانی که خاصیتش به سمت ظهور است، خاصیتش به سمت امام رفتن است و اصلاً امام تازه امام بودنش معلوم می شود و گرنه پیش یک آدم خوب، یک نفر می خواهد برود پیش یکی مثلاً این جوری، این جوری نیست، امام امام یک جماعتی است، برای همین است که این در مسئله ی حج هم است، منتها پشت سر مناسک خیلی وقت ها قایم شده، من در حج هم که مشرف بودم این را مرتب به آن ها می گفتم، که ما حج نیامدیم مثلاً دور این سنگ و گل ها و این ها بچرخیم، حج اصلاً این نیست، در سوره ی حج دارد «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ» یعنی قرار بود حج برویم بیایم پیش تو «يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» آن موقع معلوم می شود منافع که امام است، حالا جهنم و ضرر، شما مثلاً بگویند دوتا کاروان تجاری هم همدیگر را می بینند، نمک و زردچوبه و این ها هم با همدیگر مبادله می کنند، ولی اصل «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» در خدمت امام که این نیست، یعنی آن کاروان آمده پیش امام، وقتی آمده پیش امام که منافع این نیست.

بعد دارد که «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» سوره ی حج را نگاه بکنید «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» این زدودن این آلودگی ها تقلیم الأظافر و ناخن گرفتن و فلان و این ها جهنم و ضرر، نخ را شکستم مشتری شوی، این هم باشد ولی پیش امام که در حقیقت آلودگی زدودن که این نیست، برای همین روایات ذیلش را نگاه بکنید، این جا است که در حقیقت تمام مسائل در یک اوجی مطرح است، برای همین است شما روایات این بحث را، حتی موقعیت این آیات را نگاه بکنید، حالا باید یک موقعی این ها را بایستیم و موقعیت یابی بکنیم، موقعیت آیات این چنینی که در قرآن فراوان است «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»

زمین بعد از مرگ به واسطه ی آب احیا می شود، گفتند این آب امام است، احیای زمین هم به این است که امام کار را دستش بگیرد؛ جهنم و ضرر، این آب آج دوی که می آید... باشد اگر مدام می گوید «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً» بخاطر این که احیای زمین به این است، همان جوری که شما در چیز می گوی «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّكُمْ» که می گوید «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ» زمین روشن می شود، این بخاطر شمس وجود امام است که زمین روشن می شود «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ» شما در جامعه کبیره می گوید که زمین روشن می شود، اصل احیاء زمین به این است، وگرنه یک زمین مرده ای است؛ شما چطور زرد می شود سبزی ها می گوید آقا زمین مرد، بعد امام کار به دستش نیست، امام غایب است، می گویم زمین زنده است! خب این چه منطقی است؟ یعنی گیاهانش چیز می شود می گویم زمین مرد، زمین رفت به خواب، زمین فلان شد این ها، بعد امام کار دستش نیست شما اصلاً موقعیت خود این آیات را نگاه نکنید «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» موقعیت های این ها را نگاه نکنید، موقعیت هایش برای بحث ولایت و امامت است، مال تبیین این بحث است که شما نگاه کن، حالا این را نگاه کن بین زمین مرده، و این این جا است که احتیاج به...

حالا این حرکت کاروانی که خیلی بحث مهمی است هر چقدر هم بایستیم رویش جا دارد که نشان بدهیم که دین اصلاً این مدلی است، دین حرکتش کاروانی است، حتی این جوری نیست جمع تشکیل بشود که من بیشتر استفاده کنم این نیست، باید جمع تشکیل بشود، باید جمع تشکیل بشود تا اصلاً سنن الهی جاری بشود، یعنی سنت محوَضت این جا جاری می شود، سنت تأیید این جا جاری می شود، سنت امداد وعده های الهی این جا جاری می شود، باید این تشکیل بشود تا این تشکیل بشود، وگرنه از یک مرتبه ی ایمان معمولی، برای همین است که شما به این فکر کردید تا حالا که چرا ما در هیچ سوره ی مکی ای «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نداریم! فقط سور مدنی این را دارد، هیچ سوره ی مکی، مگر مؤمن نیستند آن هایی که چیز هستند؟ چرا مؤمن هستند ولی این حرکت تبدیل شدنش به یک حرکت کاروانی حاکمیتی حکومتی فلان با وجود امام و فلان این ها، این تازه می شود «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و چرا خطاب مؤمنین نمی شود قبلاً به نام «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»؟ خودش یک بحثی است برای خودش، چرا در مکه این اتفاق نمی افتد؟

آن موقع است که ببینید تشکیل کانون های مтраکم دین داری بر اساس نگاه کاروانی به دین، این می شود مسئله ای که شما در مسئله ی حواریون هم در این آیه ی سوره ی مبارکه ی صف، بیاورید آن آیه ی پایانی سوره ی صف را، می شود صفحه ۵۵۲، در آن جا دارد که همان وظیفه ای که شما می بینید حواریون را می کشد که کانون مтраکم درست می کند که اثرش آن موقع برود بالا، این وظیفه را خدا روی دوش چیزها گذاشته، باز با همان خطاب آورده صدا زده، که این اتفاق باید بیفتد در کنار پیغمبر تا پیغمبر اینی که الآن هم آقا مدام می گوید حلقه ی میانی، حلقه ی میانی برای همین است، حلقه ی میانی کارش این است، کارش این است که وصل می شود به امام، تولید یک کانون می کنند این ها، و آن موقع چون محوَضت اتفاق می افتد، تأثیر بالا می رود اساساً، گفتم که تأثیر در محوَضت اتفاق می افتد، در تمحیص، می گویم دست خدا را خط نزنید، این تعبیر جذب حداکثری خیلی تعبیر زشتی است، با کم رنگ کردن مرزها مثلاً، اسم این را گذاشتیم جذب حداکثری! جذب حداکثری یعنی اینقدر بزن، هر چه چربی در این دوغ است بچسبد به این کره، دیدید هم وقتی که آن چیزش درست می شود در این جایی که می زنند حالا نمی دانم دیدید یا ندیدید، داشتید نداشتید، آن کره ی اولیه ای که تشکیل می شود خودش عامل تولید مدام کره ی بعدی است، یعنی آن که تشکیل می شود ذرات مدام مدلل آن می چسبند، یعنی مدام آن بزرگ می شود، این جذب حداکثری با شما همراه هستیم، ولی جذب حداکثری به این معنا که این ها را بردار کانون ها را هم بشکن که آن موقع همه برویم در سر یک سفره بنشینیم، اصلاً این خلاف لِيْمَحْصَ و لِيَمَيِّزَ و نمی دانم این ها است، خدا نمی خواهد این اتفاق بیفتد، برای همین است که هر چقدر به سمت ظهور می رویم ما باید بدانیم محض کفر یا محض ایمان درگیر می شود، همه شان محض می شوند دیگر، چون که می خواهد یک اتفاق خیلی بزرگ بیفتد؛ نمی دانم اینقدر که خودم دارم هیجانی می گویم شما هم هیجانی هستید آیا؟ این بحث هیجانی است و سنت الهی است، شما اگر این سنت را شناسید کار دیگری می کنید، و این را هم بدانید دشمن الآن روی ماجرای اربعین دارد کار می کند، باید کار کند، اطلاع دارم که دارد کار می کند و دقیق هم است.

ببینید اصلاً در همین «ادخلوا في السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشيطان» علامه یک بحثی دارد آن بحث را حالا شد با هم می بینیم، خطوه ی شیطان در آن جا از مسیر دین داری است، از مسیر معرفی گونه ی دیگری از دین داری است! می دانید که سه چهار جا از قرآن خیلی شدید یکهویی شده گفته «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» یکی اش این جا است، آن خطوات شیطان دعوت به باطل نیست، دعوت به سبک دیگری از دین داری است، چون که خطوات شیطان هر جایی باید معادل با همان آن باشد دیگر، معادل با همان گناه و معادل با همان دعوت و همان ها باید باشد دیگر، باید معادل همان آن باشد.

خطوات شیطان در این جا دعوت به یک دین فردی است، خطوات شیطان این است، خیلی وقت ها همین دارد، یواش یواش ممکن است از جریان اربعین از محتوا تهی بشود، و این را همه به صورت چیز داریم می رویم و نمی دانیم اصلاً چه کار می کنیم، به سمت امام می رویم الآن؟ اگر کاروان هستیم داریم می رویم، می خواهیم جماعت متراکم دین دار درست بکنیم؟ کنار این حب باید بغض درست بکنیم؟ خود عراق هم حتی مثلاً ممکن است اجازه ندهد به مرگ بر آمریکا و شعارهای در حقیقت بغض آلود، هر چقدر می خواهید به امام حسین (علیه السلام) سلام کنید ولی كافة دیگر نه! یعنی با مانعیت نه؛ چه توقعی داریم، واقعاً می شود با سکه ی طلا بهار آزادی شیر یا خط بازی کرد، واقعاً می شود همچین کارهایی کرد، و ما امروزه با اربعین همین کارها را داریم می کنیم، با سکه ی طلای بهار آزادی داریم شیر یا خط بازی می کنیم، این ها با هیئت و چه و چه، باید بدانیم که اتفاقاً داریم می رویم به سمت چه جریانی.

این آیه را نشان بدهیم که این جریان تبدیل می کند اتفاقاً به جریان محوضت و تأثیر، این جا است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» حالا که این جوری می شود جریان محوضت هم شکل می گیرد، چرا؟ چون که یک کانونی کنار پیغمبر، کنار عیسی (علیه السلام) شکل گرفت، چون شکل گرفت این ها طبیعتاً وظیفه ی اقامه پیدا می کنند که حالا در سوره ی مبارکه ی آل عمران این است. که بیایید حالا وارد یک داستان دیگری بشوید که حالا الآن دیگر مقدمات و مؤخرات زیاد گفتیم «فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» ببینید این می شود یک عده ایمان می آورند یه عده کفر، این جا است تازه این سنت اتفاق می افتد «فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ» آن موقع است که تأیید می آید «فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» یعنی سنت تأیید پس از این نگاه کاروانی هماهنگ عیسی، حواریون و محوضت اتفاق می افتد، حالا هر چقدر محوضت بیشتر، اتفاق بالاتر؛ عرض همین بود که شما چه توقعی دارید؟ توقع ظهور داریم که یکهویی عالم گیر یک اتفاق بیفتد، باید سانتریفور خدا با آی آر فلان بچرخد دیگر، با این آی آر نمی دانم یک و دو و این ها دیگر جواب نمی دهد، باید همچین بچرخد که خیلی ها پرت شوند بیرون، این یابد اتفاق بیفتد و ما باید آماده باشیم برای این اتفاق.